نقد – هری پاتر می‌میرد

گفت‌وگو با دکتر جلال ستاری

دکتر جلال ستاری، متولد ۱۳۱۰ در شهر رشت، یکی از برجسته‌ترین و فعال‌ترین کارشناسان، در حوزه اسطوره‌شناسی است. او مهم‌ترین منابع اسطوره‌شناسی را ترجمه کرده و خود درباره اسطوره‌های ایرانی و تطبیق آن با اسطوره‌های غربی، کارهایی جدی عرضه کرده است.

با دکتر ستاری، در غروب یکی از روزهای ماه مبارک رمضان، به گفت‌وگو نشستیم. حسین شیخ‌الاسلامی، علی‌اصغر سیدآبادی و مهدی حجوانی پرسیدند و استاد پاسخ گفت. موضوع گفت‌وگو، «جنبه‌های اسطوره‌ای هری پاتر» بود، اما بدون تأملی درباره خود اسطوره، بحث ناقص می‌ماند.

□بحث اصلی ما چند و چون بازآفرینی اسطوره‌ها برای کودکان و نوجوانان است که بهانه مهمش می‌تواند پدیده هری پاتر باشد .البته، مفروضاتی درباره اثر هست که ما به آن‌ها نمی‌پردازیم. مفصل گفته شده که استقبال از این اثر، جهانی است و این‌که بچه‌ها هری پاتر را دوست دارند و... بحث تازه‌تری که مایلیم انجام بگیرد، بررسی ارزش هری پاتر، از زاویه نگاه اسطوره‌ای است. خود هری پاتر، مخالفان و موافقانی دارد در سطح جهانی. تئوریسین‌هایی مثل پیتر هانت، جک زایپز، بحث‌هایی دارند که یکی می‌گوید ادبیات است و دیگری می‌گوید پدیده است، اما ادبیات نیست. بعضی می‌گویند این داستان، به سبب تبلیغات است که بیش‌تر مطرح شده. بعضی می‌گویند نه، چرا آثار دیگر نتوانسته با تبلیغات جا بیفتد و چرا فقط این اثر؟ بسیاری از بچه‌های ما تحت تأثیر تبلیغات نیستند و این اثر را می‌پسندند .در عین حال، این بچه‌ها گرایش‌های مختلف و فرهنگ‌های متفاوتی در کشورهای مختلف دارند. دلایل مخالفان بعضاً تکنیکی است. می‌گویند. مثلاً شخصیت‌پردازی‌اش ضعیف است و شخصیت‌ها Flat هستند. بعضی‌ها منطق داستانی را مطرح می‌کنند. بعضی‌ها توزیع اطلاعات و شیوه تعلیق در این داستان را پیش می‌کشند. یا کهنه بودن سوژه و این‌که دستمالی شده است و از آثار پیش از خودش تأثیر گرفته. بعضی‌ها دلایل مخالفت‌شان، محتوایی است؛ مثلاً جادوگری، رواج جادوگری، مخالفت با ارزش‌های دینی یا طرح عشق و... از این حرف‌ها کمابیش این‌جا و آن‌جا زده شده. اما به نظر می‌رسد که اگر از این زاویه به کتاب هری پاتر نگاه کنیم که بگوییم این اثر، جنبه‌ها و مایه‌های اسطوره‌ای دارد، آن وقت به بسیاری از شبهات هم پاسخ داده می‌شود. یعنی پرسش دربارهٔ ارزش ادبی داشتن یا نداشتن هری پاتر، در سایه ارزش اسطوره‌ای آن پاسخ داده می‌شود. مثلاً سیاه و سفید بودن شخصیت‌ها که به عنوان ایراد

مطرح می‌شود. خب، منطق قصه‌های اسطوره‌ای است یا ضعف منطق داستانی و پی‌درپی هم آمدن حوادث که یک قدری کار را مصنوعی کرده؛ یعنی برای سه قهرمان رمان، پی‌درپی حوادثی اتفاق می‌افتد و سر بزنگاه، یک نفر می‌آید نجات‌شان می‌دهد. این قضیه آن‌قدر تکرار می‌شود که اصلاً منطق داستانی اثر سست می‌شود. ولی اگر نگاه اسطوره‌ای به اثر داشته باشیم، بسیاری از این ضعف‌ها را نمی‌توانیم به این اثر نسبت دهیم. بگذریم که بسیاری از این ایرادها، ایرادهایی است که ما بزرگ‌ترها، از زاویه دید بزرگسالانه خودمان، به هری پاتر می‌گیریم. در حالی‌که این علف به دهان بزی شیرین آمده؛ یعنی بچه‌ها پسندیده‌اند. منظور این‌که با نگاه مخاطب‌محورانه و با رویکرد مخاطب‌محورانه، بسیاری از این ایرادها دیگر وارد نیست. البته، ما می‌خواهیم ثقل بحث‌مان بیش‌تر روی اسطوره باشد. حالا یکی از پرسش‌های این بحث، می‌تواند آن باشد که با توجه به مطالعات وسیعی که جناب‌عالی در عرصه اسطوره‌شناسی دارید و آثار متعددی را به فارسی ترجمه و منتشر کرده‌اید، از نظر عنصر اسطوره و به طور کلی ابواب متأخر علم بیان، یعنی تمثیل، نماد و اسطوره و آرکی تایپ یا کهن الگوها، چیزی و نشانه‌ای در این اثر می‌بینید یا ظرف‌هایی می‌بینید که با این مظروف ویژه، پر شده باشد یا نه؟ این سؤالی بود که من فکر کردم شاید بشود بحث را با آن شروع کرد

ستاری: تعریف اسطوره خیلی دشوار است. برای این‌که ببینیم آیا هری پاتر، ویژگی‌های اسطوره‌ای دارد یا نه، ابتدا باید خلاف آن‌چیزی که امروزه باب شده حرف بزنیم. شما در هر روزنامه و هر مجله و هر نوشته‌ای، بحثی مفصل درباره اسطوره می‌خوانید که معلوم نیست از کجا این علم نشأت گرفته. خب، از دیدگاه‌های مختلف بحث می‌کنند. این‌که مارکسیست‌ها چه گفته‌اند، روان‌شناس‌ها چه گفته‌اند و... به کنار، مکتب اسطوره‌شناسی، اصلاً مبتنی بود بر این‌که تمام اجزا و عناصر اسطوره‌ای، بازتاب گردش سیارات است. در این مورد می‌توان به آرای مثلاً ماکس مولر رجوع کرد .آلمانی‌ها خصوصاً در این مورد قیامت کرده‌اند. یک روزگاری هم تمام این‌ها را براساس واژگان داتیمولوژی بحث می‌کردند. فکر می‌کردند که واقعاً اسطوره یک صورتِ کَژتاب زبان است. مثلاً ژوپیتر همان زئوس است و زئوس همان خداست والی آخر. این بحث‌ها همه‌اش منسوخ شده. امروزه اسطوره را از دید اسطوره باور می‌نگرند؛ یعنی به جای این‌که خودمان چیزی بار کنیم بر اسطوره و مثلاً بگوییم که بازتاب نفسانیات آدم است ـ حرفی که روان‌شناس‌ها و خیلی از روان‌کاوها می‌زنند ـ عده‌ای گفتند باید ببینیم که خودِ اسطوره باور، درباره اسطوره چگونه می‌اندیشد؟ کسانی مثل نیچه، یونگ و آقای کربن، رفتند نزد اقوام و جوامعی که واقعاً اسطوره در زندگی آن‌ها نقش بازی می‌کند و هنوز هم زنده است. حاصل تحقیقات آن‌ها، این است: اسطوره چیزی است که اسطوره‌باور می‌پذیرد و باور می‌کند. خلاف قصه‌ها که می‌شنود، ولی ممکن است باور نکند. ممکن است چیزی باشد که گوش بکند، لذت هم ببرد، ولی قبول نکند

که چنین چیزی واقعیت دارد. پس، اسطوره برعکس، بایستی برای اسطوره‌باور راست بنماید و باورپذیر باشد.

□این ممکن است از جامعه‌ای به جامعه دیگر فرق بکند؟

ستاری :دقیقاً. در بعضی جوامع اسطوره‌هایی داریم که در جای دیگر قصه است. در بعضی جوامع، اسطوره به قصه تبدیل شده؛ یعنی این داستان هری پاتری که شما می‌گویید بینابین است، به عقیده من اسطوره‌ای است که آمده به طرف قصه. در واقع، از حالت اسطوره خارج شده و شکل یک قصه کودک‌پسند به خود گرفته که هم می‌شود. باورش کرد و هم می‌شود به عنوان یک قصه گوش کرد و از آن گذشت. این بحث‌ها که آقای حجوانی به گوشه‌ای از آن اشاره کردند، در مورد این قصه خیلی طولانی است و شاید به سرانجام هم نرسد. اگر فقط از یک دید بخواهیم ببینیم، ممکن است به نتیجه نرسیم، ولی به عقیده من، این‌جا با پدیده‌ای مواجهیم که هم از عوالم اسطوره‌ای نشان دارد و هم از قصه. در واقع، اسطوره‌ای کژتاب قصه است. اسطوره اگر بشود گفت، به اصطلاح «موش آزمایشگاهی» است؛ ژن فرهنگ است. به عبارتی، اگر فرهنگ را بشکافیم، بشکافیم و بشکافیم تا برسیم به جایی که دیگر قابل شکافتن نباشد، می‌رسیم به اسطوره. به هر حال، اسطوره در مسیر تاریخ، اشکال مختلف پیدا می‌کند و همین‌طور می‌آید تا به رمان می‌رسد. دومزیل، اسطوره‌شناس فقید فرانسه، تمام کارش این است که ببیند چگونه اسطوره رُمان شده. عنوان کتاب معروفش،» از اسطوره به رمان» است. می‌خواهد ببیند مثلاً «مهاباراتا» چه اسطوره‌ای بوده در اصل که شده رمان مهاباراتا. اصل آن‌جاست و بعد اشکال مختلف پیدا می‌کند: قصه می‌شود، افسانه می‌شود، حماسه می‌شود و می‌رسد به دنیای ما که می‌شود رمان. حتی کسی مثل استروس می‌گوید که حالا موسیقی جایگزین اسطوره شده؛ یعنی او یک قدم هم می‌رود جلوتر.

□بد نیست به جنبه‌های اسطوره‌ای هری پاتر، اشاره‌ای بکنید.

ستاری: اسطوره‌ها انواع مختلف دارند و قسمت عمده‌اش این است که چگونه ماه آفریده شد؟ چگونه انسان آفریده شد؟ چگونه دریا آفریده شد؟ و غیره. اسطوره‌هایی که این‌گونه مسائل را روایت می‌کنند و در واقع خلقت را بیان می‌کنند، کم‌کم در سایه قرار گرفتند. این‌ها اسطوره‌هایی هستند که کم‌کم، ارزش مردم‌شناختی و روان‌شناختی پیدا کردند. در کنار این‌ها اسطوره‌های جاودانی هست که چند مثالش را خدمت‌تان عرض می‌کنم. این اسطوره‌ها در واقع، آرزویی است که بشر داشته برای این‌که کاری را که نمی‌توانسته انجام بدهد، بتواند انجام بدهد. برای این کار، او که خودش نمی‌توانست چنین کارهایی را انجام دهد، آن را منسوب می‌کند به کسانی که از عهده این کار برمی‌آیند. به همین دلیل، آن آدم‌ها برتر از آدمیان خاکی و فانی‌اند؛ یا خدایانند در مثلاً

یونان یا روم باستان، یا آدم‌هایی هستند که قداستی دارند، یعنی بزرگان دین و تاریخ و...

□یا جادوگران.

ستاری: بله، کسانی هستند که قدرت‌شان از قدرت آدم‌های معمولی، مسلماً خیلی بیش‌تر است. به همین دلیل، امروزه باب شده که می‌گویند مثلاً فلان کس اسطوره شد. مثلاً «تختی» را می‌گویند اسطوره شد؛ برای این‌که کاری کرده که دیگران نمی‌توانند بکنند یا صداقتی در او دیدند که در دیگران نمی‌دیدند. بنابراین، در اسطوره همیشه یک عنصر جدید وجود دارد. اگر هم الهی یا خداپرستانه نباشد، دست‌کم نو هست. یعنی از دنیای فانی و خاکیِ ما، یک قدم بالاتر می‌رود. این بیان مجمل اسطوره است و دو مثال می‌تواند موضوع را روشن‌تر کند. در فرهنگ ما، رستم یک پرسوناژ اساطیری است. او کارهایی می‌کند که مسلماً از عهده هر کسی برنمی‌آید. او آدمی است که شاهان را بر سر جایش می‌نشاند. شاه ظالم را از تخت به زیر می‌کشاند و آدم نجیب را بر تخت می‌نشاند و الی آخر. مثال دیگر، کاوه آهنگر است. کاوه آهنگر که اخیراً در مصاحبه‌ای خواندم که یکی می‌گفت او اسطوره نیست. من شاخ درآوردم! این اسطوره به تمام معناست.

□چرا کاوه اسطوره است؟

کاوه آهنگر، کاری می‌کند که هر کسی نمی‌تواند بکند و اگر این‌جور نبود که دیگر کاوه آهنگر نمی‌شد. اصلاً ماندگار نمی‌شد. او آدمی است که قیام می‌کند بر ظلمی و به آن شیوه که مقابل شاه ضحاک می‌ایستد و پیشبند خودش را تبدیل می‌کند به پرچم، این‌ها همه ویژه و خارق‌العاده است. در ضمن، آهنگر هم هست و آهنگر در واقع، تالیِ صانع و خالق است. کسی است که چیزی خلق می‌کند. در اساطیر دنیا، آهنگرها نقش خیلی عمده‌ای دارند. میان شمن‌ها هم همین‌طور. این‌ها واقعاً آدم‌های مقدسند؛ مثل فاستوس یونانی. بنابراین، کاوه هم به این علت که کاری کرده کارستان و هم به این علت که آهنگر است و دوران تازه‌ای بنا نهاده و ظلمی را برانداخته و تاریخ تازه‌ای را شروع کرده، می‌شود یک پرسوناژ اسطوره‌ای به تمام معنا.

□به نظر می‌رسد که از اسطوره‌ها در هر دوره‌ای، می‌توان معنی‌هایی برداشت کرد. آیا می‌توانیم بگوییم اسطوره‌ها رمزهایی هستند که در هر دوره‌ای گشوده می‌شوند؟

ستاری: در اسطوره‌شناسی، این نکته باید همیشه مدنظر باشد که زبان اسطوره، رمزی است و تأویل می‌خواهد. رمز، خودش اسطوره نیست؛ رمز، زبان اسطوره‌ای است. به همین دلیل، باید اسطوره را معنا کرد. اسطوره‌های بزرگ، مثل همین اسطوره رستم، آن‌قدر غنی‌اند از لحاظ معنی که می‌توانند مدام نو بشوند و تفسیرهای متعدد داشته باشند. بنابراین، اگر کسی بگوید که

می‌شود از اسطوره تعبیر قطعی و تفسیر همیشگی کرد، این ناشی از نشناختن ساختار اسطوره است. اسطوره بزرگ، اسطوره‌ای است که در هر دوره می‌شود تعبیرش کرد. چرا؟ برای این‌که صحبت از چیزهایی می‌کند که برای بشر جاودانه است .مثلاً اسطوره پرومته. خب، پرومته چه می‌کند؟ او آتش را از خدا، از زئوس می‌رباید، می‌دهد به بشر و به همین دلیل هم عقوبت می‌شود. می‌دانید که پرومته را بر کوه قفقاز زنجیر می‌کنند و عقابی را بر او می‌گمارند که هر روز از جگرش می‌خورد و شب، باز هم جگر پرومته مثل اولش می‌شود. این یعنی عذاب جاودانه پرومته. البته، در تراژدی دیگری که نوشته شده و به دست ما نرسیده، پرومته با زئوس آشتی می‌کند. او می‌بخشدش و خودش هم انسان‌تر می‌شود؛ یعنی دوستدار انسان‌ها می‌شود. تا آن موقع، او دشمن بشر است .کاری که پرومته می‌کند، تجاوز به حریم خدایان است که بعد تبدیل می‌شود به فاوست .فاوست همین کار را می‌خواهد بکند. فاوست کسی است که می‌خواهد از دانش شیطانی استفاده بکند. برای همین، پیمان می‌بندد با کسی که برتر از من و شماست و کارهایی می‌کند که او می‌کند. ناپلئون برای فرانسوی‌های امروز، در واقع چهره دیگری از فاوست است. می‌دانید که در بین آن ملت، یکی از آدم‌هایی که هیچ‌وقت از اسطوره بودنش نیفتاد، همین ناپلئون کبیر است. کتاب‌هایی که برای او در سال می‌نویسند، بیش از کتاب‌هایی است که درباره شخصیت‌های تاریخی دیگر می‌نویسند.

□در جایی گفته‌اید که اسطوره پرومته، صورت رمزی غرب است!

ستاری: بله. در واقع، صورت رمزی فرهنگ غرب است. این گستاخی و دست‌یازی بر همه چیز، مشخصه فرهنگ غرب است که تمثیل یا صورت رمزی‌اش، پرومته است. بنابراین، پرومته اسطوره‌ای است که مسلماً از بین نمی‌رود. تا بشر هست، همیشه قدرتی هست که بشر می‌خواهد به آن دست یابد .آنتی‌گون هم همین‌طور است. آنتی‌گونی که این همه از آن صحبت می‌کنند، به همین دلیل اسطوره جاودانه است. چرا جاودانه است؟ جرج استایلر معروف، منتقد ادبیات تطبیقی انگلیس که می‌شناسید و کتابش هم به فارسی ترجمه شده، کتابی دارد به نام آنتی‌گون‌ها و می‌خواهد بگوید که چرا از سه هزار و پانصد سال قبل از مسیح، یعنی از دوره سوفوکل تاکنون، دویست آنتی‌گون، اعم از داستان و اُپرا و تاریخ، نمایش‌نامه و غیره، در این مورد خلق شده است. خب، کنجکاوی می‌کند و می‌خواهد ببیند که چرا آدمی مثل هگل می‌گوید که اگر من این اسطوره و این تراژدی را نخوانده بودم، نمی‌توانستم تاریخ سیاسی غرب را بنویسم. چرا این را می‌گوید؟ هگل آدم خیلی بزرگی است، برای این‌که در تراژدی یا اسطوره آنتی‌گون، آنتی‌گون همان‌قدر حق دارد که دایی‌اش کِرِئون که پادشاه یا سلطان شهر تِرِب است و آنتی‌گون را به خاطر کاری که حالا به نظر ما پوچ می‌آید و مسلماً یک روزگاری معنا داشته، محکوم می‌کند. اما آن کار چیست؟ خاک‌سپاری

جسد برادرش است. کرئون حکم می‌کند که چون او به وطن خیانت کرد، نباید جسدش را دفن کنند و چون آنتی‌گون دفنش می‌کند، محکوم به مرگ می‌شود و زنده به گورش می‌کنند و می‌میرد در آن دخمه. اهمیت اسطوره در این است که همان‌قدر که آنتی‌گون حق دارد، کرئون هم حق دارد. این شاهکار سوفوکل است. چرا هر دو حق دارند؟ برای این‌که آنتی‌گون می‌گوید من طرفدار یک قانونِ نانوشته هستم، قانون قلب؛ قانونی که جایی ضبط نیست، ولی به شما گواهی می‌دهد که کار درست این است. کرئون طرفدار قانون نوشته است. برای این‌که اگر این کار را نکند، شهر آشوب می‌شود. بالاخره، باید نظام را حفظ بکند. پس هر دو حق دارند. سوفوکل شما را رها می‌کند در این معرکه که خودتان ببینید از که می‌خواهید طرفداری بکنید. من به شما نمی‌گویم که چه کار باید کرد. بنابراین، تنازع و تنش میان این دو نوع قانون، می‌تواند نوعی رابطه دیالکتیکی به وجود آورد . چنین تنشی همیشه هست و مسلماً همیشه خواهد بود. برای این‌که همیشه آنتی‌گونی هست و کرئونی هم هست. به همین دلیل، نمی‌توان به نمایش آنتی‌گون، لباس تعزیه پوشاند. کاری که این‌جا کردند و جواب نداد. کسی هم ظاهراً به آن توجهی نکرد. در تعزیه، شما نمی‌توانید شمر را همان‌قدر محق بدانید که امام حسین را.

□شما به نحوی دارید به تفاوت بین ما و غرب هم می‌پردازید.

ستاری: بله، به آن هم می‌رسیم .بین شمر و امام حسین، شما حق را باید به یکی بدهید. یکی حق دارد و یکی حق ندارد .یکی تاریخی است که باید می‌بود، ولی نیست. یکی تاریخی است که نمی‌بایست می‌بود، ولی هست. این کجا و آن حق دوجانبه‌ای که آدم می‌دهد به آنتی‌گون و کرئون کجا. بنابراین، از آن اول ماجرا مردود است، ولی خب، کسی به این معنا متوجهش نبود. من فکر می‌کنم که نویسنده یا کارگردان، زبان رمزی آن تراژدی را درست نمی‌شناخت. اصلاً آنتی‌گون را درست نمی‌شناخت، بگذریم. اُدیپ هم همین‌طور است و رستم، کاوه و غیره تا پارسیفالی که همین چند وقت پیش، در تهران نمایش داده شد. آلمانی‌ها این نمایش را اجرا کردند که برنامه بی‌نظیری بود. معادل پارسیفال در ادبیات ما کیخسروست. تمام این‌ها چه کارهایی می‌کنند؟ کارهایی می‌کنند که از ما ساخته نیست. کاری می‌کنند که فقط یک آدم بزرگ می‌تواند بکند. بنابراین، جنبه مینوی و الهی هم پیدا می‌کنند. این است اسطوره. اگر این جنبه را ازش بگیریم، یعنی آدمی بشود که کاری می‌کند که فوقش کار مهمی است، ولی از دیگران هم ممکن است ساخته باشد، کمابیش دیگر از آن جنبه اسطوره‌ای یک قدم می‌آید پایین. هنوز بهره‌هایی از آن گوهر دارد، ولی دیگر صد درصد آن نیست .این است که خلط معنا می‌شود در اطلاق اسطوره به همه چیز، در مملکت ما. این‌که ما می‌گوییم فلانی اسطوره شده، این تا حدودی مسامحه و آسان‌گیری است. اسطوره در معنای حقیقی‌اش، همین‌هایی

است که خدمت‌تان عرض کردم.

□بحثی درباره امروزی کردن اسطوره‌ها هم وجود دارد. شاید اگر به این بحث بپردازیم، مقدمه خوبی برای بحث درباره هری پاتر هم بشود.

ستاری: اسطوره، به این دلیل اسطوره است که خیلی حرف برای گفتن دارد و می‌شود به شکل دیگر درآوردش. معنا هم دارد. اساساً اسطوره باید معنا داشته باشد تا اسطوره بشود. برای این‌که اسطوره باید به شما پاسخ صریح بدهد. اگر پاسخ صریح ندهد، از مقوله فلسفه یا از مقوله شعر است. به هر حال، از مقوله دیگری است. شما اسطوره را باور می‌کنید؛ چون شما را راحت می‌کند. به همین دلیل هم امروزه روز، ایدئولوژی‌ها جایگزین اسطوره‌ها شده‌اند. اسطوره‌های جهان امروز، اسطوره‌های دیگری هستند؛ غیر از آن چیزهایی که ما قبلاً می‌شناختیم. به همین علت، کسی هم متوجهش نیست که این‌ها ممکن است اسطوره بشوند یک روزگاری بعد از ما. یکی از آن شق‌هایی که واقعاً جایگزین اسطوره‌ها شده، ایدئولوژی است. بله، این‌ها جنبه‌های اسطوره‌ای پیدا کرده‌اند. وقتی مارکسیسم به شما می‌گوید: روزگاری می‌رسد که جامعه بی‌طبقه خواهیم داشت، دولت از بین خواهد رفت و همه آن خواهند کرد که می‌توانند و همه همان‌قدر بهره می‌برند که حق‌شان است، خب، این اسطوره است دیگر .واقعاً اسطوره است. برای این‌که به شما امیدی می‌دهد به چیزی که ممکن است واهی باشد و یا شما را از غم و از همه چیز خلاص می‌کند. اسطوره دقیقاً همین کار را می‌کند .می‌گوید، بدان که پرومته‌ای هست و تا او هست، امید داشته باش که می‌توانی ظالم را از تخت بکشی پایین. کاوه‌ای هست، رستمی هست و... پس معنا دارد. اسطوره یک چیز واهی، از مقوله افسون نیست، بلکه دقیقاً پاسخ‌گوی نیاز عمیق آدمی است.

□هری پاتر به نظر شما چیست، یک اسطوره است یا افسانه یا چیز دیگر؟

ستاری: به نظر من، هری پاتر یک قصه ترکیبی است. کمپوزیت است؛ یعنی از عناصر مختلف، چیزهایی وام گرفته و آن‌ها را ترکیب کرده. حتی در فیلم هری پاتر که دیدم، روایتی تقریباً شبیه دلاوران میزگرد وجود داشت. همیشه آدمی هست که مافوق همه آدم‌هاست. شخصی هست که همه چیزدان و دانای مطلق است. این جایگزین خداست و کسی است که از من و شما بهتر می‌داند و بنابراین، به کل مسائل اشراف دارد. این را می‌گیرد و امروزی می‌کند. امروزه به جای این‌که صحبت خدا را بکنید، آدمی را می‌آورید که با آن قیافه و آن ریش و آن عرض کنم شکل و شمایل خاص خودش، بله، تقریباً شبیه همان جادوگری است که در قبیله‌های بدوی است.

□اصلاً چرا یک پسر، یک بچه توی این قصه هست؟

ستاری: اصل مهم هری پاتر همین است. بله، چرا یک آدم گنده نیست؟ چرا هری پاتر یک نوجوان است؟ برای این‌که به عقیده من، از تن‌تن استفاده کرده. قصه‌های تن‌تن را که حتماً خوانده‌اید؟ تن‌تن بچه‌ای است که هیچ‌وقت پیر نمی‌شود. همیشه همین سن و سال را دارد و همیشه همین لباس را پوشیده و همیشه همین کاکل را دارد و همیشه همین سگ (میلو) در کنارش هست. به سه علت، این‌جا نوجوان می‌آید و می‌شود قهرمان. برای این‌که نوجوان است و بنابراین، مثل غنچه‌ای است که شکفته خواهد شد؛ یعنی همیشه بشارت خلاقیت می‌دهد به مخاطب. دوم معصومیت دارد؛ یعنی همه چیز را از صافی ذهن بزرگسال یا صافی ذهن ایدئولوگ نمی‌گذراند. آن‌چه در صفحه قلبش نقش بسته، همان را منعکس می‌کند .سوم، چون نوجوان است و این خصوصیت را دارد، شگفتی دارد. خلاف ما که دیگر این خاصیت یا صفت را از دست داده‌ایم. همه چیز را هم باور می‌کند. به همین سادگی قبول می‌کند که بله، معجزه هم ممکن است پیش بیاید. این‌ها تمام خواص یک بچه و یک نوجوان است. یک آدم بزرگسال، اگر شما بگذارید این کارها را بکند، آن موقع باید چون و چرا بکنید و این مقوله روشن‌فکری می‌شود. دیگر اسطوره نمی‌شود. برای این‌که در اسطوره، چون و چرا کردن نیست. همین است و جز این هم نیست.

□پس به نظر شما هری پاتر یک قصه ترکیبی است که اسطوره‌های مختلفی را مورد استفاده قرار داده است؟

ستاری :بله. من عرض می‌کردم که رولینگ، استفاده خوبی کرده از بسیاری چیزهایی که حالا یا به آن‌ها وقوف داشته یا نداشته. مثلاً از مقولات جادوگری، بهترین استفاده را کرده و خیلی خوب توانسته آن را به کار بگیرد. مثلاً در اساطیر یونان و روم باستان، یک خدای جوان‌سال داریم. البته، این خدای جوان‌سال، همیشه برای این‌که عزیز مادر است و ریشه‌اش واقعاً در وجود مادر هست، خیلی زود می‌میرد و از دست می‌رود. من تصور می‌کنم که خانم رولینگ بالاخره، هری پاتر را باید به جایی برساند که این بچه بمیرد .وگرنه من اصلاً نمی‌فهمم که چه‌جوری تمامش خواهد کرد. بالاخره باید به این‌جا برساند. البته، من آرزو نمی‌کنم که بچه بمیرد، اما فقط در این صورت، این قصه اسطوره‌ای می‌شود.

□یعنی شما فکر می‌کنید هری پاتر، بازآفرینی آن خدای...

ستاری: نمی‌توانم بگویم که حتماً بازآفرینی است، ولی می‌گویم که استفاده خوبی کرده از آن؛ حتی از آن نزدیک‌تر، از شازده کوچولوی سنت اگزوپری. خب، شازده کوچولوی اگزوپری، یک اسطوره جاودانه روزگار ماست. در غرب هیچ کتابی به اندازه این کتاب چاپ نشده؛ غیر از تورات و انجیل. مثل همین کتاب (هری پاتر) که از لحاظ شمارگان، به پای آن‌ها کم‌تر می‌رسد. خب،

بچه هم می‌رود آخرش؛ یعنی جهان را ترک می‌کند. آن خدای جوان‌سال، مثل خود مسیح است. در تمام تابلوهای بزرگ نقاشی غرب، مسیح را در بچگی می‌بینید که به سخن‌گویی می‌پردازد و خیلی راحت می‌تواند همه چیز را بگوید. او نبوت می‌کند و پیش‌گویی می‌کند و پدر و مادرش را از خیلی مشکلات نجات می‌دهد. البته، مسیح در بچگی نمی‌میرد، ولی در جوان‌سالی مصلوب می‌شود و خیلی جوان از دست می‌رود. در واقع، عمر طولانی نخواهد کرد؛ مثل خود فاوست. به هر حال، هری پاتر، مرا خیلی به یاد تن‌تن یا شازده کوچولو می‌اندازد. البته این را هم عرض بکنم، این شازده‌ای که ما ناچاریم به این زبان ترجمه‌اش بکنیم، در آن زبان به معنای شاهزاده نیست. لوپَس، یعنی کسی که مقام والایی دارد و بالاتر از دیگران است. در فارسی، اصطلاحی بهتر از این برایش پیدا نمی‌کنیم. البته، آن‌جا این معنا را به ذهن متبادر می‌کند. مثلاً آن‌جا وقتی بخواهند مشاور یک آدم بزرگ را تجلیل بکنند، می‌گویند پَسِ، به معنی پادشاه. نه این‌که واقعاً شازده باشد، اما خیلی به او نزدیک است. در هر صورت، می‌خواهم بگویم آن خدای جوان‌سالی که می‌آید و کارهای محیرالعقول می‌کند که دیگر آدم‌های بزرگ‌تر از او نمی‌توانند بکنند، چون فرزند یگانه مادر و عزیز دلبند مادر است، مثل طفیلی است؛ یعنی مثل کسی است که حیاتش به کس دیگر وابسته است. آن رابطه که قطع می‌شود، آن جوان هم می‌میرد. البته، کمی گستاخی است، ولی اگر جای نویسنده بودم، این بچه را بالاخره به قتل می‌رساندم!

□فکر کنم گفته که می‌کشمش.

ستاری: اگر هم گفته، پس ما با هم هم‌عقیده هستیم.

□مصاحبه‌ای کرده و ظاهراً گفته که هری پاتر کشته می‌شود. گفته یکی از عزیزترین قهرمان‌های داستان...

ستاری: اصلاً جز این نمی‌شود. برای این‌که اسطوره همین است. این خدای جوان‌سال باید برود. باید کارش را بکند و برود . خانم رولینگ هم مثل همین نویسنده کتاب کیمیاگر، این آقای کوئیلوست که گریه می‌کند و می‌خندد و جایزه می‌دهد و از هزار و یک شب استفاده کرده. این مرد محترم که من ندیدمش، استفاده کرده است از قصه‌های هزار و یک شب. این دنیایی که در هری پاتر هست، خیلی شبیه دنیای هزار و یک شب است. من تصور می‌کنم که این خانم نویسنده، بسیار خوب استفاده کرده از این قصه‌ها. در هزار و یک شب، عنصر مسخ خیلی اهمیت دارد. هزار و یک شب، در قرن هفدهم، اول بار به زبان فرانسه ترجمه شد و بعد به همه زبان‌های دنیا در قرن هجدهم و نوزدهم برگردانده شد و کن فیکون کرد ادبیات خیال‌پرداز غرب را. ادبیادت خیال‌پرداز غرب، تا پیش از ترجمه هزار و یک شب، این نبود. فوقش کارهای عجیب و غریب می‌کردند آدم‌ها، ولی این‌که از

سحر و جادو استفاده کنند، چنین نبود. مثلاً قصه‌های ژرار دو نروال در قرن نوزده، این‌ها دیگر متأثر از دنیای هزار و یک شب است. این یکی از عواملی است که به عقیده من، حتماً مدنظر خانم رولینگ بوده یا الهام گرفته از هزار و یک شب. خب، از اساطیر دنیای خودشان هم استفاده کرده. شَمَنیزم حتماً در کارش مؤثر بوده. این جادوگرهایی که می‌آیند و کارهای محیرالعقول می‌کنند و شما یک‌دفعه از دنیایی به دنیایی دیگر می‌روید، نشان‌دهنده این تأثیرات است. منتهی شما چگونه از این دنیا به جای دیگر می‌روید؟ از اتاقی به اتاق دیگر می‌روید، اما این دفعه دیگر شما را سوار قالیچه حضرت سلیمان نمی‌کنند تا به دنیای دیگری ببرند. شما از اتاق درمی‌آیید و به اتاق دیگری می‌روید. از این تالار به آن تالار، همه چیز یک‌دفعه کن فیکون می‌شود. استفاده بسیار درست از عوامل پراکنده‌ای که قبلاً کارکرد خودش را داشته توی این فرهنگ. هیچ جزئی نبوده که قبلاً امتحان نشده باشد برای اثربخشی‌اش. چه هزار و یک شب باشد، چه سنت اگزوپری و چه اساطیر یونان یا عرض کنم که آن شاگرد جادوگر باشد که حتماً قصه‌اش را شنیده‌اید. شاگرد جادوگری است که می‌بیند جادوگر وردی می‌خواند و همه کارها انجام می‌گیرد. وقتی جادوگر غیبت می‌کند و می‌رود بیرون، شاگرد که ورد یادش مانده و چون جادوگر گفته بوده که باید خانه را آب و جارو کنی، او ورد را می‌خواند و بنابراین، جاروها و سطل‌ها بلند می‌شوند و خودشان شروع می‌کنند به جارو کردن و آب پاشیدن. البته، یادش رفته بود که چه‌جوری باید به کارشان خاتمه بدهد. آن ورد یادش رفته بود. قسمت اول را می‌دانست، ولی نمی‌دانست چه‌جوری باید بگوید ساکت باشید. در نتیجه، خانه را آب می‌برد و جادوگر سر می‌رسد و... این قصه که بسیار شهرت دارد در غرب، مسلماً مدنظر نویسنده بوده، اما همان‌طور که شما اشاره کردید در آغاز کار، من فکر نمی‌کنم که مجموعه این‌ها را بتوان اسطوره نامید. من هری پاتر را بیش‌تر قصه می‌دانم. برای این‌که نه بزرگسال آن را چندان باور می‌کند و فکر می‌کنم نه همه کودکان. اسطوره، البته برای بزرگسال و جوان‌سال و کودک و این‌ها نیست. اسطوره، اسطوره است. شما اگر همین حالا قصه رستم را برای یک بچه بگویید، من فکر نمی‌کنم تردید بکند در این‌که رستم چه کسی بود .حتماً قبول می‌کند. من یک مقاله خواندم درباره کودکی رستم که نویسنده، آن مقاله را برای کیهان بچه‌ها نوشته بود و فکر کرده بود برای بچه‌ها باید صحبت از کودکی یک اسطوره کرد. این اشتباه بود. رستم، رستم است و فرقی نمی‌کند کودک باشد یا پیر .کاوه، همیشه کاوه است. پس، کودکیِ کاوه را لزومی ندارد بشناسیم. اصلاً همیشه آن‌ها همینند؛ از آغاز تا انجام. من فکر نمی‌کنم چنین رویکردی در این موارد، زیاد مدخلیت داشته باشد. برعکس، تردیدی هم در مخاطب پدید می‌آورند. به همین دلیل، هری پاتر از مقوله قصه است، ولی دلکش است و مثل هر قصه‌ای که بچه‌ها گوش می‌کنند، تا آخرش می‌روند و حظ هم می‌کنند. خیلی خوب است که تحقیقی انجام گیرد و بعد از دیدن یک قصه یا یک فیلم، از بچه ها پرسیده شود که چه‌قدر این را باور کردی و آیا واقعاً

همین‌طور هست یا نه؟ این کار را ما می‌توانیم بکنیم و بهره‌ای برسانیم به رونق این کار یا تفسیر این کار. این را از این بابت عرض می‌کنم که زمانی بچه‌ها را بردند برای این‌که داور یک فیلم خنده‌دار چاپلین بشوند. با کمال تعجب دیدند که بچه‌ها نه می‌خندند و نه خوش‌شان می‌آید. بچه نمی‌پسندد که یک بزرگسال ریشخند بشود. بچه دوست دارد که قهرمان، آدمی توانمند باشد و کارهای عمده بکند. یک آدم دست و پا چلفتی بدبخت که همیشه توسری می‌خورد و گولش می‌زنند و مسخره‌اش می‌کنند، مورد پسندش نیست.

□بچه‌های قدیم دیگر. الان فرق کرده‌اند.

ستاری: البته این‌که عرض می‌کنم، مال دوره بچگی خود ماهاست. الآن دیگر بنده نمی‌دانم. بچه‌های حالا ماشاءالله عقل کل شده‌اند خودشان. به هر حال، اگر چنین تحقیقی انجام شود، بد نیست .این کار را شما، یعنی فصلنامه پژوهشنامه هم می‌تواند انجام دهد. شما می‌توانید ده پانزده نفر از بچه‌ها را جمع بکنید و یک تکه از این فیلم‌ها را نشان بدهید و بعد هم پرسشنامه‌ای تهیه کنید و یک پرسشگر که آن را با بچه‌ها در میان بگذارد. ببینید که واقعاً این حرفی که بنده می‌زنم تا چه حد درست هست یا نیست. به هر حال، خودم معتقدم که هری پاتر، قصه است؛ البته قصه‌ای که چون برخاسته از اسطوره است، مسلماً عنصرهایی از آن دارد، ولی خودش اسطوره نیست.

□تعریفی که شما اول بحث، از اسطوره ارائه دادید، یک‌جور تعریف جامعه‌شناختی بود. شما اسطوره را با عناصری معرفی کردید که نقش خاصی در اجتماع یا مثلاً روابط بین انسان و تفکر جامعه، به عنوان یک واحد دارد. سؤال این است که اسطوره‌ای مثل رستم که می‌گویید اسطوره‌ای جهانی و همیشگی است و جاودانه، آیا امکان ندارد نقشش را از دست بدهد؟ کما این‌که مثلاً ممکن است الان از دست داده باشد. اگر ما اسطوره را ژنِ فرهنگ بدانیم، فرهنگ‌ها عوض می‌شوند و طبیعتاً این تغییر، در پایه‌شان هم در بسیاری از موارد روی خواهد داد. مثل اتفاقی که توی غرب افتاد. حالا بعد از آن اتفاق، باز هم می‌شود اسطوره را اسطوره دانست؟

ستاری: به هر حال، اتفاقی است که افتاده، ولی اسطوره سر جایش هست .آن‌ها هیچ‌وقت عوض نمی‌شوند.

□آیا باوری به آنتی‌گونه، اُدیپ و بقیه خدایان اسطوره‌ای دارند؟

ستاری: خدا نیستند این‌ها.

□به هر حال، آیا باور به آن‌ها، همان‌جور که مردم باستان آن‌ها را باور داشتند، الان هم هست؟

ستاری: بله. بخوانید! بخوانید کتاب جامعه‌شناسی تآتر آقای دونیو را .دونیو، بزرگ‌ترین جامعه‌شناس هنر تآتر است. وقتی او بیست، سی صفحه از کتابش را اختصاص می‌دهد به آنالیز همین اسطوره آنتی‌گون یا به قول جرج استاینر، هر سال دست‌کم جایی در دنیا آنتی‌گون را بازی می‌کنند، پس حرفی دارد که نه فقط آدم‌های آن روزگار را خوش می‌آمده، امروزی‌ها هم خوش‌شان می‌آید. خود کارل مارکس هم نوشته که در مورد آنتی‌گون، مبهوت است که چرا این هنوز سرجایش است؟ می‌گوید که زیربنای اقتصادی باستان از بین رفته، پس چرا آنتی‌گون از بین نرفته.

□بحثی در این نیست که اساطیر حرفی برای گفتن دارند. آیا هنوز...

ستاری: پاسخم به شماست که بعضی اساطیر هنوز حرف دارند و زنده‌اند.

□بله، در این هیچ شکی نیست، یعنی هنوز اساطیر زنده‌اند.

ستاری: نه هر اسطوره‌ای